

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت ابی یزید عطار

روایت دیگری که برای عدم جواز « ابداء وجه و کفین » و لزوم ستر به آن استدلال شده است (از جمله ی روایات نظر) مرسله ی حسن بن محبوب است.

و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ الْعَطَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ إِيَّاكُمْ وَ النَّظَرَ فَإِنَّهُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ - وَ قَالَ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى مَا وَصَفَتِ الثِّيَابُ.^[1]

حضرت بر حسب این روایت فرموده اند از نظر بهره یزید، نظر سهمی است از سهام ابلیس که این بمنزله ی حکمت برای این حکم است.

وجه استدلال به روایت

استدلال به این روایت بر دو وجه است یک اینکه یا خصوص وجه و کفین مراد است یا خصوص وجه و کفین مراد نیست، قدر متیقن از نظر، نظر به وجه و کفین است. یا خصوص این مراد است، که اگر خصوص این مراد باشد امام نهی می کند از نظر به وجه و کفین مطلقاً؛ مطلقاً یعنی چه عن شهوة یا عن ريبة باشد، چه بدون شهوت و ريبه باشد.

محل بحث ما هم الان نظر به وجه و کفین من دون شهوة، من دون لذة و من دون ريبة هست. اگر مراد خصوص وجه و کفین باشد اطلاق دارد، اگر همه ی بدن زن باشد باز قدر متیقنش وجه و کفین است، باز اطلاق دارد و با این اطلاق مدعا ثابت می شود.

اینجا قبل از این که پاسخ این استدلال را ذکر کنیم، در ذیل روایت دارد: «و قال (ع) لا بأس بالنظر الى ما وصفت الثياب» نظر به آنچه که ثياب توصیف می کند او را اشکالی ندارد.

مراد از «ما وصفت الثياب» در بیان فقهاء

اینجا مراد از اینکه ما وصفت الثياب چیست، احتمالات متعددی داده شده است.

مرحوم صاحب حدائق فرموده: «این روایت دلالت بر این دارد که نظر به بدن زن از وراء ثياب حتی ثيابی که حکایت می کند

بدن زن را اما من وراء الثياب اشکالی ندارد» یعنی اگر روی بدن زن يك چادری، يك ثیابی ولو ثياب رقیقه‌ای باشد که بدن و جسد زن را حکایت بکند اشکالی ندارد. صاحب حدائق از ذیل روایت این را فهمیده است.

مرحوم مجلسی در کتاب ملاذ الاخیار ذیل این روایت را منحصر به «وجه و کفین» کرده است. می‌گوید: در ذیل این روایت اولاً وصفت نیست وضعت است؛ و يك حرف جری جار و مجروری اینجا سقط شده است «لا بأس بالنظر الی ما وضعت الثياب عنها» آن وقت «ما وضعت الثياب عنها» عبارت از وجه و کفین است.

ثياب همه بدن را شامل می‌شود الا وجه و کفین. یعنی الثياب موضوعة یعنی برداشته شده از وجه و کفین. منتها این اولاً باید ما وضعت باشد، ثانیاً جار و مجرور باید محذوف باشد و سقط شده باشد. اگر ما «ما وضعت» بگیریم خیلی عبارت روشن است، البته يك ضمیری که عائد در اینجا محذوف است، یعنی «لا بأس بالنظر الی ما وصفته الثياب» ضمیری که به موصول بر گردد محذوف است و این استعمالش شایع است که بعد از موصول صله می‌آورند ضمیری که باید عائد باشد غالباً محذوف است این مانعی ندارد.

لذا «ما وضعت» اشکالات متعدد دارد، مرحوم مجلسی به «ما وضعت» آورده جار و مجرور هم می‌گوید سقط شده است آن وقت ذیل روایت را حمل بر وجه و کفین کرده است. وقتی حمل بر وجه و کفین می‌کند می‌فرماید صدر روایت می‌گوید: نمی‌شود به زن نگاه کرد اما ذیلش می‌آید وجه و کفین را استثناء می‌کند. در نتیجه روایت دلیل بر جواز نظر به وجه و کفین است. اما «ما وضعت» نیست، «ما وصفته الثياب» است.

مرحوم صاحب وسائل وقتی روایت را نقل می‌کند، می‌فرماید: «هذا مخصوص بمن یرید تزویجها» این روایت و این ذیل روایت مربوط به آنجایی است که کسی اراده تزویج با زنی را دارد. و شیخ طوسی هم این روایت را در باب نکاح آورده، این را هم قرینه قرار داده است بر اینکه «و لا بأس بالنظر الی ما وصفته الثياب» برای قضیه تزویج است.

فرمایش صاحب اسداء الرغاب با ذکر یک موبد تاریخی

اما صاحب کتاب اسداء الرغاب، گفته است اصلاً در این روایت مراد غیر از وجه و کفین است؛ بیان صاحب اسداء الرغاب این است: ما دو نوع توصیف داریم، يك وقت يك پارچه‌ای روی بدن و لباسی روی بدن می‌افتد که این پوست را کاملاً نشان می‌دهد، نشان می‌دهد که این سفید است یا سیاه است به چه نحوی است، این يك نوع توصیف است.

نوع دوم توصیفی است که اندام را نشان می‌دهد، نشان می‌دهد این زن چاق است لاغر است اندام او را حکایت می‌کند.

ایشان می‌گوید که این «و لا بأس بالنظر الی ما وصفته الثياب» یعنی ثياب که اندام بدن را می‌پوشاند، نظر به این اندامی که ثياب توصیف می‌کند از حیث ضعیف بودن، چاق بودن، کوتاه بودن و بلند بودن اینها را روشن می‌کند.

بعد یک مؤیدی هم صاحب اسداء الرغاب می‌آورند که حضرت زهرا (س) به اسماء بنت عمیس فرمودند: «من بسیار بدم می‌آید و ناراحت هستم از این که وقتی که يك زنی از دنیا می‌رود يك پارچه‌ای روی او می‌اندازند که همه اندام او را حکایت می‌کند و من می‌خواهم بعد از فوت و بعد از رحلت اینطور نباشد، تجهیز من اینطور نباشد» اسماء به حضرت عرض کرد که در حبشه وقتی می‌خواهند زنی را تشیع کنند، چوب‌های را می‌گذارند و پارچه‌ای را روی چوب می‌اندازند که آورد نشان حضرت داد که يك تختی هست دورش را چوب قرار می‌دهند پارچه روی چوب می‌افتد بطوری که اصلاً دیگر معلوم نمی‌شود که این جنازه مرد است، زن است، بچه است، بزرگ است و یا کوچک است. و حضرت همین را پسندیدند و امر فرمودند که برای من همین نحوه را انجام

بدهید. آن وقت در آن روایت تعبیری که حضرت دارند، فرمودند: «انی قد استقبحت ما یصنع بالنساء انه یطرح علی المرأة الثوب فیصفها لمن رأى»^[2].

تعبیر یصف دارد اینجا هم چون روایت «ما وصفت» دارد، آنجا هم تعبیر به یصف دارد، آن وقت صاحب اسداء الرغاب این را قرینه گرفته است بر این که مراد اندام بدن هست، «لا بأس بالنظر الی ما وصفت الثیاب» یعنی ثیابی که روی اندام می‌افتد و اندام را حکایت می‌کند، این اشکالی ندارد.

در نتیجه، این عبارت «لا بأس بالنظر الی ما وصفت الثیاب» طبق بیان اسداء الرغاب اینطور می‌شود: النظر سهم من سهام ابلیس، یا خصوص وجه و کفین مراد است یا وجه و کفین قدر متیقن هست و مطلقاً دلالت دارد چه نظر من شهوة و چه نظر من بدون شهوة. و ذیل هم می‌فرماید بلی حالا یك زنی لباسش حاکی اندام او هست این اشکالی ندارد. اینجا هم عرض کنیم آن مطلبی را که صاحب حدائق فرموده اصلاً مورد فتوای احدی از فقهاء نیست که اگر یك زنی روی بدنش یك لباس نازکی بیاندازد بطوری که بدن او را نشان بدهد جواز نظر به او باشد، احدی از فقهاء بر طبق او فتوا نداده است؛ حالا آیا این استدلال آیا تام است یا تام نیست؟

اقتضاء مناسبت حکم و موضوع و نظر حضرت استاد

ما همان مطالبی را که دیروز راجع به النظرة سهم من سهام ابلیس مسموم بیان کردیم، گفتیم قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که مراد از این نظر، مطلق نظر نیست؛ مراد از این نظر نظر عن شهوة هست. وقتی تعبیر به این دارد که «سهم من سهام ابلیس» ابلیس انسان را بر کار حرام تحریک می‌کند، در آن روایت داشت «من ترکها لله» خداوند ایمانی بر او قرار می‌دهد که طعمش را بچشد، گفتیم این ترک لله به نظر ما قرینه خوبی است بر اینکه این نظر مطلق نظر نیست.

پس به نظر ما قرینه مناسبت حکم و موضوع به خوبی دلالت بر این دارد که مراد از این نظر، نظر عن شهوة است و مطلق نظر نیست. اگر ما صدر روایت را معنا کردیم یعنی «نظر عن شهوة» و گفتیم این نظر عن شهوة سهم من سهام ابلیس است، آن وقت آیا کلمه «نظر» در ذیل روایت که بمنزله استثناست بگوییم پس ذیل روایت می‌گوید «نظر عن شهوة من وراء الثیاب» این اشکالی ندارد! ما به این معنا ملتزم بشویم؟ این را کسی قائل نشده است.

خلاصه اشکال این است که اگر ما صدر روایت را حمل بکنیم برنظر من شهوة و عن شهوة، ذیل روایت می‌گوید: «لا بأس بالنظر الی ما وصفت الثیاب» پس نظر به شهوة به ما وصفت الثیاب عیبی ندارد، حالا به همان معنای صاحب اسداء الرغاب هم بکنیم نظر به اندام زن عن شهوة اشکالی ندارد. جواب این است که ذیل روایت به نظر ما بعنوان یك کلام مستقلی است؛ یعنی در این روایت امام دو حکم را بیان کردند ذیل روایت نمی‌خواهیم بگوییم اینجا مثل استثنای متصل است تا در استثناء متصل آنچه که در مستثنی منه بود در مستثنی هم بیاید، امام دارند بیان می‌کنند، می‌فرمایند: «نظر با شهوت مطلقاً حرام است اما نظر من وراء الثیاب اشکالی ندارد، نظر الی ما وصفت الثیاب اشکالی ندارد» این به منزله یك استثنای منقطع است، منقطع بودنش هم روشن است برای اینکه صدر روایت نظر به زن بدون ثیاب است؛ اصلاً ثیابی نباید باشد، ذیل روایت باز نظر به زن من وراء الثیاب است دو موضوع است، وقتی دو موضوع است و دو مطلب است و امام دارند بیان می‌کنند؛ 1- بدون ثیاب نظر مع شهوة حرام است، می‌خواهد وجه و کفین باشد یا غیر وجه و کفین باشد. 2- نظر من وراء الثیاب جایز است، حالا قرینه داریم که نظر من وراء الثیاب هم باید من دون شهوة باشد.

بنابر این، اینها دو جمله مستقل است دو موضوع است یکی من دون الثیاب یکی هم من وراء الثیاب است، یك مستثنی منه نیست که ما بگوییم اگر نظر در آنجا را مع شهوة معنا کردیم پس در ذیلش هم باید مع شهوة معنا بکنیم. ممکن است کسی در ذهنش این

مطلب بیاید که ممکن است بگوییم خداوند نظر به زن را مطلقاً حرام کرده است؛ چه مع شهوة، چه من دون شهوة، چه به وجه و کفین و چه غیر وجه و کفین، چرا؟ برای این که نه اینکه خود نظر من حیث هو نظر ذاتاً منهی عنه است بلکه چون غالباً موجب وقوع در فساد و فتنه است.

مثلاً در باب شرب خمر آنچه که مورد نهی واقعی شارع است خمری است که مسکر است، اما چرا می‌آیند می‌گویند اگر قلیلش هم باشد حرام است! اگر کسی يك سر سوزن خمر را در استکان آب بریزد یقین دارد اسکار هم نمی‌کند، باز هم می‌گویند حرام است. ولو این که حالا این روزها شنیده شد که بعضی از علماء اهل سنت فتوا دادند در بعضی از مواد غذایی اگر بصورت طبیعی يك مختصری خمر درش باشد گفتند این اشکالی ندارد. ولی روی قواعد و ضوابط فقهی «ما کان کثیره حرام فقليله حرام». آنجا يك بیانی دارند فقهاء، می‌گویند: شارع برای این که آن مبعوض اصلی واقع نشود می‌آید بطور کلی کلش را حرام می‌کند. شارع می‌گوید کل خمر چه کثیرش و چه قلیلش چه مسکر و چه غیر مسکرش حرام است؛ برای این که رعایتاً برای آن مورد اصلی، حالا اگر شارع می‌گفت قلیلش اشکال ندارد این کم کم آن اصل حکم از بین می‌رفت و این در فقه نظیر زیاد دارد.

یا مثلاً در باب آلات قمار می‌گویند حتی نظر کردن به آلات قمار هم شاید جایز نباشد؛ نگهداری اش جایز نباشد. سؤال این است که آقا! نگهداری آن چه اشکالی دارد؟ می‌گویند این زمینه می‌شود بر اینکه آرام آرام می‌گوید يك بار با آن بازی بکنیم، می‌گوییم لعبش اگر بدون برد و باخت باشد می‌گویند همین هم حرام است، چون آرام آرام زمینه می‌شود برای اینکه حالا يك بار برد و باخت باشد و پولی در میان باشد و بعداً دیگر انجام نمی‌دهیم، طبع انسان اصلاً همینطور است که اگر يك چیزی برایش جایز شد هی تعدی می‌کند از آن مورد. لذا شارع مطلقاً نگهداری، خرید و فروش آلات قمار، لعب با او چه پولی در میان باشد و چه پولی در میان نباشد حرام کرده است.

آیا در باب نظر ما می‌توانیم يك چنین حرفی را بزنیم! بگوییم که شارع می‌خواسته زنا واقع نشود، می‌خواسته فتنه واقع نشود، برای این مسئله فرموده هر نگاهی حرام است؛ چه نگاهی که عن شهوة باشد چه من دون شهوة. حتی نگاه من دون شهوة هم حرام است. این نکته را خوب دقت بفرمایید، نکته مهم و قابل توجهی هست!

این روایاتی که دارد: «النظر سهم من سهام ابلیس» لقايل ان يقول بگوید چه اشکالی دارد، بگوییم در دائره زن اجنبیه هم هست این مقدارش را ما قبول داریم، این مقدار که بگوییم نظر ولویه آسمان، به زمین، به طبیعت، به زمین، به حیوان، به انسان، به مرد و به محرم اینها را که نمی‌شود بصورت عموم گفت! اما در دائره اجنبیه بگوییم ما از مذاق شرع استفاده می‌کنیم که شارع نظریه اجنبیه را مطلقاً یعنی چه عن شهوة چه من دون شهوة حرام کرده است و آنچه که مقصود اصلی او بوده «عن شهوة» است. و در «عن شهوة» هم آنچه که مقصود ذاتی و نهایی بوده خوف وقوع در زناست، خوف وقوع در این عمل قبیح است. آن وقت اگر این بیان را بگوییم، می‌گوییم شاید شارع روی همین بیان اینجا فرموده است که: «النظر سهم من سهام ابلیس» و یا فرموده: «ایاکم و النظر».

جواب این است که ما اگر قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع را نداشتیم، این حرف حرف خوبی است؛ ما وقتی يك جایی قرینه مناسبت حکم و موضوع داریم، مناسبت حکم و موضوع می‌گوید مراد از این نظر نظر شهوانی است، اگر این قرینه را نداشتیم، ما بودیم و اطلاق روایت، اطلاق در دائره اجنبیه لا اقل، اطلاق روایت در دائره اجنبیه می‌گفتیم اصلاً فرق نمی‌کند. شما ببینید! حالا در باب لمس، در باب لمس اگر اجنبی اجنبیه را لمس کند مطلقاً حرام است، ولو انگشتش به نوک به انگشت يك زنی بخورد عمداً این حرام است. و لو این که هیچ شهوتی هم درکار نباشد؛ آنجا ما يك دلیل خاصی داریم اطلاقش وجود دارد و باقی است. اما در اینجا مثل آن روایت «من ترکها لله» که به نظر من من ترکها لله خیلی نکته درستی است.

و این روایت ولو کلمه‌ی مسموم ندارد اما این سهم صفتش سهم مسموم است؛ اینها قرینه روشنی است بر اینکه نظر عادی که

مسموم نیست اگر در یک کلاسی استاد دارد برای یک عده ی دارد درس می دهد ، یا يك منبری برای يك عده ی زن منبر می رود دارد خطاب می کند به آنها این که مسموم نیست، این مسموم یا «من تركها لله» قرینه واضحی است بر این که مراد از این نظر، نظر شهوانی است.

بنابر این، نتیجه که ما گرفتیم این نظر می شود نظر شهوانی، تا نظر شد نظر شهوانی دیگر روایت از محل بحث خارج می شود؛ محل بحث نظر به وجه و کفین من دون شهوت هست. ذیل روایت را هم ما طوری معنا کردیم که عنوان منقطع را پیدا می کند یعنی اصلاً يك كلام مستقلى است؛ وجه روشن بودن منقطع و جدا بودنش این است: که از اول امام فرموده بود «لا بأس بالنظر الى ما وصفت الثياب» كلام درستی است در حالی که اگر متصل هم باشد تا جمله قبل نباشد این معنا ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] وسائل الشیعة، ج 20، ص: 89 ح 9.

[2] وَ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ أَنَّ فَاطِمَةَ عَ قَالَتْ لَهَا «2» إِنِّي قَدْ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ إِنَّهُ يُطْرَحُ عَلَى الْمَرْأَةِ الثَّوْبُ فَيَصِفُّهَا لِمَنْ رَأَى فَقُلْتُ «3» يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا أَصْنَعُ لَكَ شَيْئاً رَأَيْتُهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ قَالَتْ فَدَعَوْتُ بِجَرِيدَةٍ رَطْبَةٍ فَحَبَسْتُهَا ثُمَّ طَرَحْتُ عَلَيْهَا ثَوْباً فَقَالَتْ فَاطِمَةُ مَا أَحْسَنَ هَذَا وَ أَجْمَلَهُ لَا تُعْرِفُ بِهِ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجُلِ فَإِذَا مِتُّ فَأَغْسِلْنِي أَنْتِ إِلَى أَنْ قَالَ فَلَمَّا مَاتَتْ عَ غَسَلَهَا عَلِيٌّ وَ أَسْمَاءُ. (وسائل الشیعة، ج 3، ص: 221 ح 6)